

از انقلاب جمهور تا جمهوری انقلابی

با نگاهی به سیاست عافیت جویی در وضع تاریخی ما



محمدعلی بیگی

دبیر گروه اندیشه

پرسش به جای مقدمه

سالروز رای ۹۸٫۲ درصدی مردم به جمهوری اسلامی که فرامی رسد، باب بحث راجع به «نسبت انقلاب و نظام» یا «میزان آگاهی مردم در انتخابات فروردین ۵۸» یا مسائلی از این دست، دوباره مفتوح می شود. این هردو نکته البته مهمند و شایسته پاسخ، اما پاسخ درخور به آنها منوط به فهم درست پرسش است. مطلب حاضر سعیی است در فهم این پرسش ها و بعد کوششی در پاسخ هایی بجا.

ناراضایی یا پرسشگری؟

چرا کسی از شرایط انتخاباتی می پرسد که بیش از چهل سال پیش برگزار شده است؟ یا چگونه است که کسی از نسبت نهاد و نهضت یا جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی سوال می کند؟ آیا اگر در نتیجه آن انتخابات، آسایش و عافیتی محض به بار آمده بود، باز جای چنین پرسش هایی بود و چنان پرسش هایی مهمل و بیجا و زائد تلقی می شد؟

طبیعتا این پرسش ها با نراضایی هایی همراهند و اگر رضایت مطلق و تمامی در کار باشد، پرسش جز کنجکاوی و فضولی بیجا نخواهد بود. پرسش حقیقی همان طلب و تمناست و هرچه عمیق تر و جدی تر باشد، طلب و تمناش جدی تر است. ناراضایی همیشه «از» وضعی است و «به سوی» وضعی دیگر و اگر وضع مطلوبی در نظر نباشد، «ناراضایی از» هم معنای محصلی نخواهد داشت. آیا می شود بدون فرض وضعی مطلوب، از وضع موجود ناراضی بود؟ پس پرسشگری ریشه در نارضایی دارد، ولی این عدم رضایت آیا پرسش ها را نادقیق نمی کند؟ آیا این نارضایی موجب نمی شود که طلب و تمنای مضمَر در پرسش، سودای محال باشد؟ آیا ناراضایی، مانع سنجش تمنای مضمَر در چنین پرسش هایی نمی شود؟ مگر حافظ نگفته است چون غرض آید، دیده تیره می شود؟

پس باید به آنچه در این پرسش ها مضمَر و ناگفته مانده است پرداخت؛ چنانکه از آغاز نیز به آن توجه کردیم.

انقلاب اسلامی و آگاهی عمومی

دموکراسی، مدرنیته، توسعه و الخ. انقلاب در خلأ و تعلیق شکل نگرفت. وضعی جهانگیر در کار بود و ایران نیز در این وضع جهانگیر افتاده بود چنانکه امروز نیز منفک و جدا افتاده نیست و نمی تواند باشد. چرا؟ آیا نمی توان عضوی رام و آرام از جامعه ملل بود و بدون تنش سر در لاک خود داشت؟

پرسنده این پرسش نیز طالب عافیت و تن آسانی است و فرض کرده که چنین عافیتی ممکن است. از امکان این عافیت بحث باید کرد. آیا در سیاست بین الملل عصر حاضر، امکان رامش و آرامش هست؟ اما پیش از «بحث» نیک می دانیم و غالبا به جان آزموده ایم که عصر حاضر دیگر عصر صفا و مروت و رفق و مدارا و دوستی و فداکاری و قطع تعلق و بی غرضی نیست، بلکه عصر تصرف در زیر و بم خلقت و بهره کشی از خلقت و خلائق در جهت اغراض و اهواء است. خصوصا با بسط استعمال ابزار و وسایل تکنولوژیک و برهم خوردن گوشه امن فرهنگ سابق، این تصرف در عالم بسط می یابد بدون آنکه لزوما ابتدا «آگاهی فلسفی» یا «دین ملازم با این تصرف» عرضه شده باشد و مومنینی یافته باشد. بشر به خود حق داده است که از تحت الثری تا ثریا در هر چیز که می پسندد دخل و تصرف کند و از عافیت کارش نیز بیمناک نباشد. آیا چنین بشری در چنین وضعی، از بخش هایی از کره ارض چشم خواهد پوشید؟ آیا به خواست کناره گزینی مردمان آن سامان تن خواهد داد و عافیت آنها را محترم خواهد شمرد؟ آیا صبر خواهد کرد تا رقبایی دیگر آن را در چنگ آورند و از منابع و موقعیت شان سود برند؟ آیا دعوت مردم این بلاد به رامش و آرامش آن هم در چنین وضعی، در اصل چیدن سفره و گرفتن استخوان ها و گردآوردن لقمه ها برای گریان گرجستان عالم کنونی نیست؟

حتی دموکراسی بی ضابطه آنگاه پیش می آید که قلوب متشتت در کار آمده باشد و اغراض و اهواء هر کدام، اصالت و موضوعیت یافته باشد، ورنه جان های متحد شیران خدا را چه به تشتت؟ اگر کسی در دموکراسی نیز نیک بنگرد، همان را می بیند که در سیاست بین الملل روز می توان دید. هریک از وجوه و جلوات وضع کنونی از همین قرار است ولو شعار مدارات و تساهل و تسامح از زیر و زبرش ببارد. مدارا شعار کنترل مضاعف عالم جدید است و اصلاتی ندارد. درد تشتت و جنگ اهواء فرض و پذیرفته شده است و مدارا راهی است در جهت جمع و جورتر کردن آن. سخن گفتن از «دیگری» و Multiculturalism یا Pluralism و امثالهم نیز چنین است. اگر مدرنیته و وضع مدرن، اصالتا سهل گیری و تسامح بود، دیگر چه جای تاکید بر تساهل و تسامح؟ اما باید پرسیم که راه چیست؟ آیا باید که ما نیز گرگی باشیم درکنار سایرین؟ یا وضعی دیگر نیز متصور است؟ در صدر مطلب بحثی بود مبنی بر اینکه «آگاهی علمی» چقدر در «انقلاب» موثر است. بد نیست پرسیم که «آگاهی علمی» به طور کلی چقدر در حیات موثر است. آگاهی اصل و اساس نیست گرچه مهم است. اگر دست طفلی از اجاق داغی بسوزد، لزوما آگاه به نحوه اثر حرارت بر

اعصاب پوست یا نحوه انتقال حس سوزش به مغز و الخ نیست، اما سوختن و سوختگی را و حرارت اجاق را درک می کند و نام آوای «چیز» هم یادآور همان دریافت است و چون غافل شود و باز مجذوب شعله شود، جیزی حواله اش می کنند تا به یاد آورد. لازم نیست برای درک نامطلوبی امری، کسی آگاهی تفصیلی از آن داشته باشد. بسا کسا که از سیاست قدرت (Machtpolitik) یا از موضوعیت سیاسی (Political Subjectivity) - که شرح و تفصیلی از سیاست در عالم مدرنند- چیزی نشنیده، اما از فهم وضع کنونی عالمی که در آن زندگی می کند هم علیل نمانده است، گرچه ممکن است از آن غافل شوند، چنانکه هنوز در این مرز پرگهر هستند، کسانی که نه به تفصیل علمی می دانند عالم معاصر عالم زورتوزی است و گویا از ادوار استعمار هم چیزی نشنیده اند، و نه وضع کنونی را حس می کنند؛ یعنی Lebensgefühl und Weltgefühl را فاقدند! اینچنین کسانی تنها جاهل و غیرعالم نیستند، بلکه کورحسند. پس علم و آگاهی علمی یک چیز است و درک و دریافت چیزی دیگر. کورحسی البته خطرناک است و اگر کسی هزار علم و دانش هم داشت، جبران کورحسی را نمی کند و بلکه آن علم و دانش را نخواهد توانست بجا و درخور در کار آورد. پرسیدیم و باز باید پرسیم که در میانه این وضع، راه چیست؟ آیا باید که ما نیز گرگی باشیم در کنار سایرین؟ یا وضعی دیگر نیز متصور است؟

عافیت و افق

انقلاب با عافیت طلبی پیدا نمی شود و پیش نمی رود، بلکه با فداکاری و «اصل ندانستن عادت و عافیت» ممکن می شود و به عبارت دیگر، انقلاب، انقلاب از عادات است و ملازم با نفی عافیت طلبی. باز به عبارت مشابه، جست وجوی «وضع دیگر» و «افق دیگر» با عافیت طلبی جور نمی آید. خلائق در انقلاب به دنبال وضعی دیگر و مناسباتی دیگرند و نه تحکیم وضع موجود.

اما عافیت چه می شود؟ می دانیم که در مشاجره انقلاب و اصلاح، کسانی گفته اند انقلاب دائمی و دوام انقلاب یا به عبارتی «نگه داشتن مردم در وضع انقلابی» خلائق را خسته می کند و مردم به آرامش و آسایش محتاجند پس باید انقلاب را کنار گذاشت و دست به اصلاح زد. همچنین کسانی دیگر گفته اند میان محافظه کاری (با اعتدال) و رادیکالیسم (با تندروی) ترجیح با اولی است، چون معاش و عادات مهم اند و البته این کسان این نزاع ها را با رجوع به تاریخ نزاع های مابعد مدرنیته و سوبژکتیویته به ادبیات سیاسی و فرهبی متصل کرده اند و هوادار اصلاح و محافظه کاری معتدل و الخ شده اند، به این معنی که تغییر لزوما با بر هم خوردن کلی عادات و شرایط ملازم نیست و می توان نرم و آهسته تغییر داد بدون آنکه آب در دل کسی تکان بخورد. بحث فلسفی از تغییر و حرکت البته مفصل است، اما دو نکته در این ادعا هست که نباید مغفول بماند؛ اول اینکه چه تغییری مدنظر است، تغییری جزوی؟ آیا تغییر «وضع کلی» مدنظر است یا تغییر «بعضی امور»؛ وقتی از «حس جهانی دیگر» سخن می گوئیم آیا تغییری جزئی را مدنظر داریم؟ آیا انقلاب به دنبال تغییر در یک یا چند نقش ایوان پیش می آید یا تغییر در مناسبات کلی حاکم بر امور را می طلبد؟ آیا کل باطن محیطی در کار است یا امور پراکنده، هریک جدا جدا و تک تک درنظر

انقلاب با عافیت طلبی پیدا نمی شود و پیش نمی رود، بلکه با فداکاری و اصل ندانستن عادت و عافیت» ممکن می شود و به عبارت دیگر، انقلاب از عادات است و ملازم با نفی عافیت طلبی.

باز به عبارت مشابه جست وجوی «وضع دیگر» و «افق دیگر» با عافیت طلبی جور نمی آید. خلائق در انقلاب به دنبال وضعی دیگر و مناسباتی دیگرند و نه تحکیم وضع موجود. اما عافیت چه می شود؟

می آیند؟ به جای بحث مبسوط فلسفی، می شود پرسید که طلب اصلی آدمی آیا طلب امور پراکنده ای است که هریک منفردا مطلوبند یا طلب و تمنای وضعی است کلا مطلوب؟ آیا بدون فرض وضعی کلی که پسندیده و متمنی است، می شود از مطلوبات جزوی سخن گفت؟ اگر امور با هم مربوطند و کلا از هم منفک نیستند، اگر وضعی کلی حاکم است و انقلاب طلب وضعی بالکل متفاوت است، پس تغییر جزوی تا به خودش بجنبد، زیر بار سایر امور اصلاح نشده، باز بر جای اول خواهد بود. گفتیم از دو نکته در میانه انقلاب-اصلاح یا کنسرواتیسیم- رادیکالیسم نباید غافل ماند. نکته دوم هم این است که آیا تغییر ولو مصلحانه (به اصطلاح یعنی گام به گام) باشد، آیا باز مخل عادات و عافیت نیست؟ چقدر باید این گام های حرکت گام به گام را کوچک گرفت تا نقض غرض نشود و آب در دلی تکان نخورد؟ اصلا مگر نه این است که تغییر وقتی اهمیت و ضرورت می یابد که وضع موجود با عاداتش و عافیت متناسبش، نخواستنی باشد؟ وگرنه تغییر برای چه؟

اصل مطلب این نیست که عافیت هیچ جایگاه و اهمیتی ندارد، بلکه مطلب اینجاست عافیت نمی تواند «اصل» واقع شود وگرنه همان عافیت ممکن ونسبی هم از دست می رود. مشکل این تقریر از انقلاب-اصلاح یا رادیکالیسم- کنسرواتیسیم یا مشابهات شان این است که از عافیت به عنوان «گروه» استفاده می کنند و اصل را بر حفظ آن یا کسب آن می گذارند، یکی حفظ عافیت موجود را اصل می گیرد و دیگری نیل سریع تر به عافیت معهود و مطلوب را.

امکان اصالت خوف عافیت

میان انقلاب و جمهوری، میان نهضت و نهاد آیا لزوما باید یکی را برگزید؟ علی شریعتی که بین نهضت و نهاد، نهضت را ترجیح داده است، مخالف وجود یا عاملیت نهاد نیست، که اول طرح و نقشه ای کامل موجود است و سپس امارت در کار می آید، حالی که عمل به احکام کلی، خوب باشند یا بد، چه احکام فقهی، چه اخلاقی، چه حقوقی و ... هرگز از اقتضائات عملی برکنار و رها نیست. ارجح- ترجیح و اهم- مهم همیشه در کارند و احکام کلی بنا نیست در خلأ و بر «افراد یا امور لا اقتضا» جاری شوند. با این حال بزرگوارانی بودند و هستند که کل خیرات و خوبی ها را یکجا و با التمام طلب می کردند و می کنند و به این ترتیب به دنبال مصادافی همه چیز تمام و اصلح می گردند (که البته اغلب سراب بوده است و نه آب) و چون نمی یابند، وامی مانند. انقلاب رجوع مدام به جهت مطلوب است و اینکه مقتضای آن جهت، چیست و چه چیز قرب به آن است و چه چیز بعد از آن. این را در نسبت با مقتضیات می توان سنجید و دانست حالی که مطلق انگاری و یوتوپیانیسیم با اقتضائات و حتی با اقتضای انقلاب هم کاری ندارد.

بعضی گمان داشتند و دارند که تاسیس نهاد یعنی ختم انقلاب. این قبیل افراد شاید یک روز در نهادی کار نکرده اند یا نمی دانند که

نهاد می تواند انقلابی یعنی ناظر به وضعی دیگر باشد و نیز می تواند غیرانقلابی و حافظ منفعل وضع موجود یا حتی ضدانقلاب و مانع هر تغییری باشد. نهاد و نظام لزوما غیرانقلابی یا ضدانقلابی نیست، بلکه جهت گیری (Orientation) آن است که نشان می دهد چیست.

از این نکات که بگذریم، بنا بود ببینیم خوف عافیت آیا می تواند اصالت داشته باشد یا آنکه با اصل فرض شدن آن، نقض غرض شده و عافیت نیز از دست می رود؟ عافیت هیچگاه از تلاطم برکنار نیست. در مراحل حیات، حتی قضای عافیت نیز منجر به ناخواستنی بودن آن می شود. خوردن برای کسی که به منتهای درجه سیری رسیده، نخواستنی می شود و قس علیهذا، یعنی عافیت فی نفسه امری ثابت و اصیل و قابل اتکا نیست، دیگر چه رسد به اینکه عافیت بدون مجاهدت، فربه شدن از بهر گرگان و شیران است و شاعر نیز گفته است: «گاو گور فربهی از بهر که خواهی کرد آی... شور شیران گرسنه ست، چه خواهی کرد آی... آیا ممکن است کسی بجنگ تا عافیتش منقص نشود؟ ممکن است، اما دشواری بحث همینجاست. عافیت بی مجاهدت ممکن نیست چه کسب روزی اش (ولو حلال نباشد) و چه حفظ آن. خصوصا امروز که در تمام حوزه ها رقابت در کار است. رقابت اقتصادی امروز، متأثر از مدرنیته و سوبژکتیویته، کم از جنگ ندارد و میان کشورها و افراد و شرکت ها برقرار است. حتی اگر طالب عافیت این شرایط را به جان بپازماید، نیک خواهد دانست که عافیت چندان امکان پذیر نیست، اما اگر چنین است، چطور بعضی اصالت را به عافیت می دهند و خلائق را از طیش شدن عیش می ترسانند و بر این پایه سیاست ورزی می کنند؟ به هرترتیب دانستیم که خوف عافیت نمی تواند اصالت داشته باشد و عافیت دیگر چندان قابل تأمین هم نیست مگر در اثر مجاهدت در کسبش و مجاهدت برای حفظش که خدا می داند چقدر منجر به نتیجه خواهد شد. آری عافیت در وضع مدرن، عموما و غالبا چندان ممکن نیست، اما در «وضعی دیگر» شاید ممکن باشد. انقلاب طلب وضعی دیگر است که البته در آن عافیت گرچه اصل نیست، اما مهم است. معیشت مهم است، اما اگر اصل فرض شود، خصوصا در وضع کنونی عالم، خود نیز از دست خواهد رفت.

اگر عباس امیرانتظام در مقام سخنگوی دولت موقت بعد از انقلاب وعده آب و برق مجانی برای کم درآمد ها را داده بود، این امام خمینی (ره) بود که گفت دلخوش به این نباشید گرچه آب و برق مجانی خوب و رفاه مطلوب است، اما مقام انسانیت از آن بالاتر است.

وجدان دل آگاهی انقلابی

توأم با ضعف در خود آگاهی تاریخی

چنان که آمد، انقلاب لزوما با آگاهی متناسب و تام و تمامی ملازم نیست. آنچه انقلاب را و حتی آگاهی علمی را پیش می برد، دل آگاهی یا حسی عام و محیط است که از آن به Weltgefühl تعبیر شد. اگر یاد انقلاب از میان برخیزد، آیا علم و آگاهی ای که با وضع غیرانقلابی تناسب دارد، می تواند انقلاب را به پیش برد؟ آنچه مسلم است جمهوری اسلامی تا آنجا که تحقق یافته است با یاد و نسبت حضوری انقلاب همراه بوده است و البته این نسبت حضوری، لزوما به بسط حصولی تمام و متناسبی در علوم منجر نشده است و آنچه در امور حصولی و علمی دائر مدار است نه یاد و حضور و دل آگاهی انقلابی، بلکه مرده ریگ عالم مدرن بوده و هست. گرچه هنوز آمال و یاد انقلابی، گیرا و زنده است اما عافیت و روزمرگی و ناچاری های عادی را نباید از نظر دور داشت که این امور به انقلاب بازمی گردند و از این رواست که ضد انقلابند و مواجهه با هر کدام از آنها راهی دارد که باید جست چه اگر ساده بودند و با اصرار و اجبار منقلب می شدند، نمی پایبندند و چنین موثر نمی مانند. عقلی و علمی و حصولی لازم است که فعلا فاقدیم اما انقلاب که فقط رزم خیابانی یا نظامی نیست، گرچه اینها بسیار مهم و از لوازمند و با فداکاری رزمندگان شان است که می شود از مجاهدت علمی نیز چیزی نوشت. جهد و عزم علمی نیز مهم است. عمده اینجاست که جهت و یاد و نسبت حضوری انقلاب چیست و چگونه در علم بسط و تفصیل می یابد که این خود موضوع مطلبی دیگر است ولی آنچه نباید از یاد برد، آن است که انقلاب هرچه در دل آگاهی قوی و خوش سابقه باشد، لازم است در خود آگاهی و در آگاهی و حتی در افواه عام و تلقی عمومی از امور نیز بسط یابد وگرنه یاد مدرن و سوبژکتیو است که بسط می یابد ولی صوتی از جمهوری اسلامی نیز برجا باشد. نیک می دانیم که بعد از معجزات و خوارق عادات حتی با حضور موسی نبی، باز بنی اسرائیل طالب بتی بودند. پس باید دید کدام خدا طلب و پرستیده می شود، هویت غیب و الله متعالی اسلام یا خدای موضوعیت نفسانی و سوزه و گشتم که هر انقلابی، طلب و جست وجوی خدایی است. در طلب خدای متعال است که انقلابی اسلامی پیدا می شود و نهضت و نهادی انقلابی به پا می شود و علمی متناسب ظهور می یابد و این همه به شرط مجاهدت و با لطف او ان شاء الله که پیدا شود و بی مجاهدانی، ممکن نخواهد شد.